

# رباعیات فخرالدین عراقی

## فهرست مطالب

- ۳ رباعی شماره ۱: با آنکه خوش آید از تو، ای یار، جفا
- ۴ رباعی شماره ۲: عیشی نبود چو عیش لولی و کدا
- ۵ رباعی شماره ۳: ای دوست، به دوستی قهر نینم تو را
- ۶ رباعی شماره ۴: ای دوست، قنابداتو حالی دل را
- ۷ رباعی شماره ۵: سودای تو کرد لالایی دل را
- ۸ رباعی شماره ۶: تابا تو ام، از تو جان دهم آدم را
- ۹ رباعی شماره ۷: تا ظن نبری که مشکلی نیست مرا
- ۱۰ رباعی شماره ۸: دل بر تو نسهم، زخم بداندیشان را
- ۱۱ رباعی شماره ۹: از بادۀ عشق شد مگر کوهر ما

- ۱۲ رباعی شماره ۱۰: ای روی تو آرزوی دیرینه ما
- ۱۳ رباعی شماره ۱۱: کل صبح دم از باد بر آشفست و برینخت
- ۱۴ رباعی شماره ۱۲: عشق تو ز دست ساقیان باده برینخت
- ۱۵ رباعی شماره ۱۳: ای جمله خلق راز بالا و ز پست
- ۱۶ رباعی شماره ۱۴: پیری ز خرابات برون آمد مست
- ۱۷ رباعی شماره ۱۵: گفتم: دل من، گفت که: خون کرده ماست
- ۱۸ رباعی شماره ۱۶: ماییم که بی یابی مایه ماست
- ۱۹ رباعی شماره ۱۷: آن دوستی قدیم ما چون کشته است
- ۲۰ رباعی شماره ۱۸: در دام غمت دلم زبون افتاده است
- ۲۱ رباعی شماره ۱۹: هرگز بت من روی به کس ننموده است

- ۲۲ رباعی شماره ۲۰: معشوقه و عشق عاشقان یک نفس است
- ۲۳ رباعی شماره ۲۱: دل رفت بر کسی که بی‌ماش خوش است
- ۲۴ رباعی شماره ۲۲: عشق تو، که سربایه این درویش است
- ۲۵ رباعی شماره ۲۳: شوقی، که چو گل دل شکافد، عشق است
- ۲۶ رباعی شماره ۲۴: بیمار توام، روی توام درمان است
- ۲۷ رباعی شماره ۲۵: این دوره سالوس، که نتوان دانست
- ۲۸ رباعی شماره ۲۶: پرسیدم از آن کسی که برهان دانست
- ۲۹ رباعی شماره ۲۷: کردیم هر آن حیل که عقل آن دانست
- ۳۰ رباعی شماره ۲۸: چشمم ز غم عشق تو خون باران است
- ۳۱ رباعی شماره ۲۹: اول قدم از عشق سرانداختن است

- ۳۲ رباعی شماره ۳۰: از گلشن جان بی خبری، خار این است
- ۳۳ رباعی شماره ۳۱: با حکم خدایی، که قضایش این است
- ۳۴ رباعی شماره ۳۲: هر چند که دل را غم عشق آیین است
- ۳۵ رباعی شماره ۳۳: ایند، که جهان در کنف قدرت اوست
- ۳۶ رباعی شماره ۳۴: در دور شراب و جام و ساقی همه اوست
- ۳۷ رباعی شماره ۳۵: هر چند کباب دل و چشم تر هست
- ۳۸ رباعی شماره ۳۶: گردن ده فلک دلیر و دیر است که هست
- ۳۹ رباعی شماره ۳۷: بی آنکه دو دیده بر حالت نگر است
- ۴۰ رباعی شماره ۳۸: اندر ره عشق دی و کی پیدانست
- ۴۱ رباعی شماره ۳۹: ای دوست بیا، که بی تو آرامم نیست

- ۴۲ رباعی شماره ۴۰: دل سوختگان را خبر از عشق تو نیست
- ۴۳ رباعی شماره ۴۱: رخ عرضه کنیم، کوی: این زر سره نیست
- ۴۴ رباعی شماره ۴۲: عشق تو ز عالم هیولانی نیست
- ۴۵ رباعی شماره ۴۳: دیشب دل من خیال تو همان داشت
- ۴۶ رباعی شماره ۴۴: افسوس! که ایام جوانی بگذشت
- ۴۷ رباعی شماره ۴۵: دردا! که دلم خبر زد دلدار نیافت
- ۴۸ رباعی شماره ۴۶: عالم ز لباس شادیم عریان یافت
- ۴۹ رباعی شماره ۴۷: زنجیر سر زلف تو تاب از چه گرفت
- ۵۰ رباعی شماره ۴۸: در عشق تو ام واقع بسیار افتاد
- ۵۱ رباعی شماره ۴۹: چون سایه دوست بر زمین می افتد

- رباعی شماره ۵۰: غم کرد دل پر سهران می کرد  
۵۲
- رباعی شماره ۵۱: از بخت به فریادم و از چرخ به درد  
۵۳
- رباعی شماره ۵۲: کر من روزی ز خدمت گشتم فرد  
۵۴
- رباعی شماره ۵۳: ز کس، که ز سیم بر سراسر دارد  
۵۵
- رباعی شماره ۵۴: حسنت به ازل نظر چو در کارم کرد  
۵۶
- رباعی شماره ۵۵: دل در غم تو بسی پریشانی کرد  
۵۷
- رباعی شماره ۵۶: بازم غم عشق یار در کار آورد  
۵۸
- رباعی شماره ۵۷: دل در طلبت هر دو جهان می باز  
۵۹
- رباعی شماره ۵۸: آنجا که تویی عقل کجا دورسد  
۶۰
- رباعی شماره ۵۹: مسکین دل من! که بی سرانجام ماند  
۶۱

- رباعی شماره ۶۰: از روز وجودم شفقش پیش نماند  
۶۲
- رباعی شماره ۶۱: یک عالم از آب و گل سپرداخته اند  
۶۳
- رباعی شماره ۶۲: در سابقه چون قرار عالم دادند  
۶۴
- رباعی شماره ۶۳: زان پیش که این چرخ معلا کردند  
۶۵
- رباعی شماره ۶۴: بی روی تو عاشقت رخ گل چه کند  
۶۶
- رباعی شماره ۶۵: هر کتب خرد، که هست، اگر بر خوانند  
۶۷
- رباعی شماره ۶۶: قومی هستند، کز کله موزه کنند  
۶۸
- رباعی شماره ۶۷: در کوی تو عاشقان در آیند و روند  
۶۹
- رباعی شماره ۶۸: ملک دو جهان را به طلبکار دهند  
۷۰
- رباعی شماره ۶۹: دل جز به دوزلف مشکبارش ندهند  
۷۱



- رباعی شماره ۷۰: در بند کره کشای می باید بود  
۷۲
- رباعی شماره ۷۱: مازار کسی، کز تو کزیرش نبود  
۷۳
- رباعی شماره ۷۲: ای جان من، از دل خبرت نیست، چه سود  
۷۴
- رباعی شماره ۷۳: حاشا! که دل از خاک درت دور شود  
۷۵
- رباعی شماره ۷۴: دل دیدن رویت به دعای خواهد  
۷۶
- رباعی شماره ۷۵: ای از کرمت مصلح و مفسد به امید  
۷۷
- رباعی شماره ۷۶: یاری که نکو بخشد و بد بنخشد  
۷۸
- رباعی شماره ۷۷: عالم ز لباس شادیم عریان دید  
۷۹
- رباعی شماره ۷۸: این عمر، که برده ای تو بی یار بسر  
۸۰
- رباعی شماره ۷۹: افتاد مرا با سر زلفین تو کار  
۸۱

- ۸۲ رباعی شماره ۸۰: اندیشه عشقت دم سرد آرد بار
- ۸۳ رباعی شماره ۸۱: در واقعه مشکلی ایام نگر
- ۸۴ رباعی شماره ۸۲: ای در طلب تو عالمی در شورشور
- ۸۵ رباعی شماره ۸۳: اندر همه عمر خود شبی وقت نماز
- ۸۶ رباعی شماره ۸۴: دل ز آرزوی تویی قرار است هنوز
- ۸۷ رباعی شماره ۸۵: بنیر شد از من سگسته همه کس
- ۸۸ رباعی شماره ۸۶: ای دل، سرو کار با کریم است، مترس
- ۸۹ رباعی شماره ۸۷: ای دل، قلم نقش معامی باش
- ۹۰ رباعی شماره ۸۸: امشب چو جمال داده ای خب می باش
- ۹۱ رباعی شماره ۸۹: آمد به سر کوی تو مسکین درویش

- ۹۲ رباعی شماره ۹۰: در دل همه خار غم شکستیم دین
- ۹۳ رباعی شماره ۹۱: حاشا! که کند دل به دگر جا منزل
- ۹۴ رباعی شماره ۹۲: خاک سرکوی آن بت مشکین خال
- ۹۵ رباعی شماره ۹۳: در کوی خرابات نه نوا آمده ام
- ۹۶ رباعی شماره ۹۴: ای جان و جهان، تو راز جان می طلسم
- ۹۷ رباعی شماره ۹۵: عمری است که در کوی خرابی رفتم
- ۹۸ رباعی شماره ۹۶: ای یار رخ تو کرده هر دم شادم
- ۹۹ رباعی شماره ۹۷: آن وصل تو باز، آرزو می‌کنم
- ۱۰۰ رباعی شماره ۹۸: بی روی تو، ای دوست، به جان در خطرم

- ۱۰۱ رباعی شماره ۹۹: دل نزد تو است، اگر چه دوری ز برم
- ۱۰۲ رباعی شماره ۱۰۰: دل پیشکش ز کس مست آرم
- ۱۰۳ رباعی شماره ۱۰۱: امشب نظری به روی ساقی دارم
- ۱۰۴ رباعی شماره ۱۰۲: امشب نظری بروی ساقی دارم
- ۱۰۵ رباعی شماره ۱۰۳: ای دوست، بیا که با تو باقی دارم
- ۱۰۶ رباعی شماره ۱۰۴: در سربوس شراب و ساقی دارم
- ۱۰۷ رباعی شماره ۱۰۵: جانا، ز دل ارکباب خواهی، دارم
- ۱۰۸ رباعی شماره ۱۰۶: اندر غم تو مکار، همچون نارم
- ۱۰۹ رباعی شماره ۱۰۷: یارب، به تود گریختم پذیرم
- ۱۱۰ رباعی شماره ۱۰۸: چون قصه هجران و فراق آغازم

- ۱۱۱ رباعی شماره ۱۰۹: بگذار، اگر چه رندم و او باشم
- ۱۱۲ رباعی شماره ۱۱۰: پیوسته صبور و رنج کش می باشم
- ۱۱۳ رباعی شماره ۱۱۱: بانفس خسیس در بیدم، چه کنم
- ۱۱۴ رباعی شماره ۱۱۲: آوازه حُسن از جهان می شنوم
- ۱۱۵ رباعی شماره ۱۱۳: آزاده دلی ز خویشتن می خواهم
- ۱۱۶ رباعی شماره ۱۱۴: در عشق تو زار تر ز موسی تو شدیم
- ۱۱۷ رباعی شماره ۱۱۵: وقت است که بر لاله خروشی بزنیم
- ۱۱۸ رباعی شماره ۱۱۶: امروز به شهر دل پریشان ماییم
- ۱۱۹ رباعی شماره ۱۱۷: چون در دنداری، ای دل سرگردان
- ۱۲۰ رباعی شماره ۱۱۸: هر دم شب بهران تو، ای جان و جهان

- ۱۲۱ رباعی شماره ۱۱۹: هر شب به سرکوی تو آیم به نغان
- ۱۲۲ رباعی شماره ۱۲۰: تا چند مرابه دست بجران دادن
- ۱۲۳ رباعی شماره ۱۲۱: مان! راز دل خسته ما فاش مکن
- ۱۲۴ رباعی شماره ۱۲۲: خورشید رخا، ز بنده تحویل مکن
- ۱۲۵ رباعی شماره ۱۲۳: ای نفس خیس، روتباهی می کن
- ۱۲۶ رباعی شماره ۱۲۴: آخر بد صبح امید از شب من
- ۱۲۷ رباعی شماره ۱۲۵: ای یاد تو آفت سکون دل من
- ۱۲۸ رباعی شماره ۱۲۶: ای دل، پس زنجیر تو دیوانه نشین
- ۱۲۹ رباعی شماره ۱۲۷: گکزانکه بود دل مجاهد با تو
- ۱۳۰ رباعی شماره ۱۲۸: ای مایه اصل شادمانی غم تو

- ۱۳۱ رباعی شماره ۱۲۹: ای زندگی تو تو تو انم همه تو
- ۱۳۲ رباعی شماره ۱۳۰: آن کیست که بی جرم و گناه زیست؟ بگو
- ۱۳۳ رباعی شماره ۱۳۱: در عشق تو بی تو چون توان زیست؟ بگو
- ۱۳۴ رباعی شماره ۱۳۲: دارم دلکی بر تیغ جبران خسته
- ۱۳۵ رباعی شماره ۱۳۳: چندان که خم باد پرست است بده
- ۱۳۶ رباعی شماره ۱۳۴: دل در طلب دنی دون هیچ من
- ۱۳۷ رباعی شماره ۱۳۵: آنم که توام ز خاک برداشته ای
- ۱۳۸ رباعی شماره ۱۳۶: ای لطف تو دستگیر هر بی سرو پای
- ۱۳۹ رباعی شماره ۱۳۷: پسری بدر آمد ز خرابات فحاشی
- ۱۴۰ رباعی شماره ۱۳۸: عشقی نبود چو عشق لولی و کدای

- ۱۴۱ رباعی شماره ۱۳۹: عیشی نبود چو عیش لولی و کدای
- ۱۴۲ رباعی شماره ۱۴۰: فی بر سر کوی تو دلم یافته جای
- ۱۴۳ رباعی شماره ۱۴۱: ای کاش! به سوی وصل راهی بودی
- ۱۴۴ رباعی شماره ۱۴۲: بایار به بوستان شدم رهگذری
- ۱۴۵ رباعی شماره ۱۴۳: فی کرده شبی بر سر کویت گذری
- ۱۴۶ رباعی شماره ۱۴۴: بروی دلم، ای ماهرخ بازاری
- ۱۴۷ رباعی شماره ۱۴۵: چون در دولت آن بود که گیری یاری
- ۱۴۸ رباعی شماره ۱۴۶: ای منزل دوست، خوش هوایی داری
- ۱۴۹ رباعی شماره ۱۴۷: در عشق، اگر بسی ملامت بیری
- ۱۵۰ رباعی شماره ۱۴۸: از آتش غم چند روانم سوزی



- ۱۵۱ رباعی شماره ۱۴۹: هر لحظه ز چهره آتشی افروزی
- ۱۵۲ رباعی شماره ۱۵۰: هم دل به دلانت رساند روزی
- ۱۵۳ رباعی شماره ۱۵۱: آیا خبرت شود عیانم روزی
- ۱۵۴ رباعی شماره ۱۵۲: ای کرده به من غم تو بیداد بسی
- ۱۵۵ رباعی شماره ۱۵۳: کر شره شوی به شهر شر الناسی
- ۱۵۶ رباعی شماره ۱۵۴: چون خاک زمین اگر عناکش باشی
- ۱۵۷ رباعی شماره ۱۵۵: ای کاش! بدانی که من کیستی
- ۱۵۸ رباعی شماره ۱۵۶: کر مونس و همدی دمی یافتی
- ۱۵۹ رباعی شماره ۱۵۷: کر من به صلاح خویش کوشان بدمی
- ۱۶۰ رباعی شماره ۱۵۸: حال من خسته گدای دانی

- ۱۶۱ رباعی شماره ۱۵۹: در عشق سیر از همه، کبر توانی
- ۱۶۲ رباعی شماره ۱۶۰: گفتم که: اگر چه آفت جان منی
- ۱۶۳ رباعی شماره ۱۶۱: ای کرده غمت بادل من روی به روی
- ۱۶۴ رباعی شماره ۱۶۲: تو واقف اسرار من آنگاه شوی
- ۱۶۵ رباعی شماره ۱۶۳: هر بومی که از مشک و قرضل شونی
- ۱۶۶ رباعی شماره ۱۶۴: ای لطف تو دستگیر هر رسوایی

## رباعی شماره ۱: با آنکه خوش آید از تو، ای یار، جفا

با آنکه خوش آید از تو، ای یار، جفا	لیکن هرگز جفا نباشد چو وفا
با این همه راضیم به دشنام از تو	از دوست چه دشنام؟ چه نفرین؟ چه دعا؟

## رباعی شماره ۲: عیشی نبود چو عیش لولی و کدا

عیشی نبود چو عیش لولی و کدا	افکنده کله از سرو نعلین ز پا
پابر سرجان نهاده، دل کرده فدا	بگذاشته از بهر یکی حرد و سرا

## رباعی شماره ۳: ای دوست، به دوستی قرینیم تورا

ای دوست، به دوستی قرینیم تورا	هر جا که قدم نمی زمینیم تورا
در مذهب عاشقی روانیت که ما:	عالم به تو بینیم و نمینیم تورا

## رباعی شماره ۴: ای دوست، فتاد با تو حالی دل را

ای دوست، فتاد با تو حالی دل را      مگذار ز لطف خویش حالی دل را  
زیبیده حال تو خود بیارانی دل      زیرا که تو بس لایق حالی دل را

## رباعی شماره ۵: سودای تو کرد لاابالی دل را

سودای تو کرد لاابالی دل را	عشق تو فزود غصه حالی دل را
هر چند ز چشم زخم دوری، اسی مینایی	نزدیک منی چو در خیال دل را

رباعی شماره ع: تابا توام، از تو جان دهم آدم را

تابا توام، از تو جان دهم آدم را	وز نور تو روشنی دهم عالم را
چون بی تو بوم، قوت آنم نبود	کز سینه به کام خود بر آرم دم را



## رباعی شماره ۷: تاظن نبری که مشکلی نیست مرا

تاظن نبری که مشکلی نیست مرا	در هر نفسی در دلی نیست مرا
مشکل ترا زین چیست؟ که ایام شباب	ضایع شود و هیچ منفی نیست مرا

## رباعی شماره ۸: دل بر تو نهم، زخم بداندیشان را

دل بر تو نهم، زخم بداندیشان را	وز تو نبرم ستیزه ایشان را
گر عمرم ادس سرکار تو شود	عهد تو به میراث دهم خویشان را

## رباعی شماره ۹: ازبادهٔ عشق شد مگر کوهرما

ازبادهٔ عشق شد مگر کوهرما؟      آمد به فغان زد دست ما ساغرما  
از بسکه، همی خوریم می را بر می      مادر سری شدیم و می در سرا

## رباعی شماره ۱۰: ای روی تو آرزوی دیرینه<sup>۶</sup> ما

ای روی تو آرزوی دیرینه <sup>۶</sup> ما	جز مهر تو نیست در دل و سینه <sup>۷</sup> ما
از صیقل آدمی زدایم درون	تا عکس رخت قد در آینه <sup>۸</sup> ما

## رباعی شماره ۱۱: گل صبح دم از باد بر آشفست و بریخت

گل صبح دم از باد بر آشفست و بریخت	باباد صبا حکایتی گفت و بریخت
بد عمدی عمر بین، که گل ده روزه	سر بر زد و غنچه کشت و بشکفت و بریخت

## رباعی شماره ۱۲: عشق تو زد دست ساقیان باده بریخت

عشق تو زد دست ساقیان باده بریخت      وز دیده بسی خون دل ساده بریخت  
بس زاهد خرقه پوش سجاده نشین      کز عشق تومی بر سر سجاده بریخت

## رباعی شماره ۱۳: ای حمله خلق رازبالا و زپست

ای حمله خلق رازبالا و زپست      آورده ز لطف خویش از نیست به هست  
بر در که عدل تو چه درویش و چه شاه؟      در سایه عفو تو چه هشیار و چه مست؟

## رباعی شماره ۱۴: پیری ز خرابات برون آمد مست

پیری ز خرابات برون آمد مست	دل رفته زد دست و جام می بر کف دست
گفتا: می نوش، کاندین عالم پست	جز مست کسی ز خویشتن باز نرست



## رباعی شماره ۱۵: گفتم: دل من، گفت که: خون کرده ماست

گفتم: دل من، گفت که: خون کرده ماست	گفتم: جگر من، گفت که: آزرده ماست
گفتم که: بریز خون من، گفت برو	کازاد کسی بود که پرورده ماست

## رباعی شماره ۱۶: ماییم که بی مایی مایهٔ ماست

ماییم که بی مایی مایهٔ ماست	خود طفل خودیم و عشق مادایهٔ ماست
فی الجمله عروس غیب همسایهٔ ماست	وین طرفه که همسایهٔ ماست

## رباعی شماره ۱۷: آن دوستی قدیم ما چون کشته است

آن دوستی قدیم ما چون کشته است؟      مانده است به جای؟ یادگر کون کشته است؟  
از تو خبرم نیست که با ما چونی      باری، دل من ز عشق تو خون کشته است

## رباعی شماره ۱۸: در دام غمت دلم زبون افتاده است

در دام غمت دلم زبون افتاده است	دریاب، که خسته بی سکون افتاده است
شاید که پرسى و دلم شاد کنی	چون می دانی که بی تو چون افتاده است؟

## رباعی شماره ۱۹: هرگز بت من روی به کس ننموده است

هرگز بت من روی به کس ننموده است	این گفت و گوی مردمان بیوده است
آن کس که توراه راستی بستوده است	اونیز حکایت از کسی بشنوده است

## رباعی شماره ۲۰: معشوقه و عشق عاشقان یک نفس است

معشوقه و عشق عاشقان یک نفس است	رو هم نفسی جو، که جهان یک نفس است
با هم نفسی کر نفسی، نشینی	مجموع حیات عمر آن یک نفس است

## رباعی شماره ۲۱: دل رفت بر کسی که بی‌ماش خوش است

دل رفت بر کسی که بی‌ماش خوش است	غم خوش نبود، ولیک غمهاش خوش است
جان می‌طلبد، نمی‌دهم روزی چند	جان را محلی نیست، تقاضاش خوش است

رباعی شماره ۲۲: عشق تو، که سرمایه این درویش است

عشق تو، که سرمایه این درویش است	زاندازه هر هوس پرستی بیش است
شوری است، که از ازل مراد سربود	کاری است، که تا بد مراد پیش است



رباعی شماره ۲۳: شوقی، که چو گل دل شکفاند، عشق است

شوقی، که چو گل دل شکفاند، عشق است	ذهنی، که رموز عشق داند، عشق است
مهری، که تو را از تو رباند، عشق است	لطفی، که تو را بدو رساند، عشق است

## رباعی شماره ۲۴: بیمار توام، روی توام درمان است

بیمار توام، روی توام درمان است	جان داروی عاشقان رخ جانان است
بشباب، که جانم به لب آمد بی تو	دریاب مرا، که بیش نتوان دانست

رباعی شماره ۲۵: این دوره سالوس، که نتوان دانست

این دوره سالوس، که نتوان دانست	می باش به ناموس، که نتوان دانست
خاکی شو و کبر راز خود بیرون کن	پای همه می بوس، که نتوان دانست

## رباعی شماره ۲۶: پرسیدم از آن کسی که برهان دانست

پرسیدم از آن کسی که برهان دانست:	کان کیست که او حقیقت جان دانست؟
بگشاد زبان و گفت: ای آصف رای	این منطق طیر است، سلیمان دانست

رباعی شماره ۲۷: کردیم هر آن حیل که عقل آن دانست

کردیم هر آن حیل که عقل آن دانست	تا راه توان به وصل جانان دانست
ره می نبریم و هم طمع می نبریم	نتوان دانست، بو که نتوان دانست

## رباعی شماره ۲۸: چشمم ز غم عشق تو خون باران است

چشمم ز غم عشق تو خون باران است	جان در سرکارت کنم، این بار آن است
از دوستی تو بردلم باری نیست	محروم شدم ز خدمت، بار آن است

## رباعی شماره ۲۹: اول قدم از عشق سرانداختن است

اول قدم از عشق سرانداختن است	جان باختن است و با بلا ساختن است
اول این است و آخرش دانی چیست؟	خود را از خودی خود سپرداختن است

## رباعی شماره ۳۰: از گلشن جان بی خبری، خار این است

از گلشن جان بی خبری، خار این است	میلت به طبیعت است، دشوار این است
از جمل بدان، کز تو یکی ده کردی	درستی حق نیست شوی، کار این است



## رباعی شماره ۳۱: با حکم خدایی، که قضایش این است

می ساز، دلا، مکر رضایش این است	با حکم خدایی، که قضایش این است
توبه زکناهی، که جزایش این است	ایزد به کد امین کنم داد جزا؟

رباعی شماره ۳۲: هر چند که دل را غم عشق آیین است

هر چند که دل را غم عشق آیین است	چشم است که آفت دل مسکین است
من معترفم که شاهد دل معنی است	اما چه کنم؟ که چشم صورت بین است

رباعی شماره ۳۳: ایزد، که جهان در کنف قدرت اوست

ایزد، که جهان در کنف قدرت اوست	دو چیز به تو بداد، کان سخت نکوست
هم سیرت آن که دوست داری کس را	هم صورت آن که کس تو را دارد دوست

## رباعی شماره ۳۴: در دور شراب و جام و ساقی همه اوست

در دور شراب و جام و ساقی همه اوست	در پرده مخالف و عراقی همه اوست
کر زانکه به تحقیق نظر خواهی کرد	نامی است بدین و آن و باقی همه اوست

## رباعی شماره ۳۵: هر چند کباب دل و چشم تر هست

هر چو ز وصل دیکری خوشتر هست	هر چند کباب دل و چشم تر هست
بی روی تو خواب و خور کجا در خور هست؟	تو پنداری که بی تو خواب و خور هست؟

رباعی شماره ۳۶: گردنده فلک دلیر و دیر است که هست

گردنده فلک دلیر و دیر است که هست      غرنده بسان شیر و دیر است که هست

یاران همه رفتند و نشد دیر تی      مانیر و ایم دیر و دیر است که هست

## رباعی شماره ۳۷: بی آنکه دودیده بر جمالت نکریست

بی آنکه دودیده بر جمالت نکریست	در آرزوی روی تو خنابه کریست
بچاره مانده ام، دریغا! بی تو	بچاره کسی که بی تو اش باید زیست

## رباعی شماره ۳۸: اندر ره عشق دی وکی پیدانیت

اندر ره عشق دی وکی پیدانیت	مستان شده اندو بیچ می پیدانیت
مردان رهش ز خویش پوشیده روند	زان بر سر کوی عشق پی پیدانیت



رباعی شماره ۳۹: ای دوست بیا، که بی تو آرامم نیست

ای دوست بیا، که بی تو آرامم نیست	در بزم طرب بی تو می و جامم نیست
کام دل و آرزوی من دیدن توست	جز دیدن روی تو ذکر کامم نیست

## رباعی شماره ۴۰: دل سوختگان را خبر از عشق تو نیست

دل سوختگان را خبر از عشق تو نیست	مشتاق هوار اثر از عشق تو نیست
در هر دو جهان نیک نظر کرد دلم	زان بیج مقام برتر از عشق تو نیست

رباعی شماره ۴۱: رخ عرضه کنیم، کوی: این زر سره نیست

رخ عرضه کنیم، کوی: این زر سره نیست	جان پیش کشیم، کوی، کوهر سره نیست
دل نپندی، که مایه ناسره است	هرمایه که قلب است عجب گر سره نیست!

## رباعی شماره ۴۲: عشق تو ز عالم هیولانی نیست

عشق تو ز عالم هیولانی نیست	سودای تو حد عقل انسانی نیست
مارا به تو اتصال روحانی هست	سهل است کراتفاق جسمانی نیست

## رباعی شماره ۴۳: دیشب دل من خیال تو مهمان داشت

دیشب دل من خیال تو مهمان داشت	بر خوان تکلف جگری بریان داشت
از آب دودیده شربت پیش آورد	بچاره نخل گشت و لیکن آن داشت

## رباعی شماره ۴۴: افسوس! که ایام جوانی بگذشت

افسوس! که ایام جوانی بگذشت      سرایه عیش جاودانی بگذشت  
تشنه کنار جوی چندان خنتم      کز جوی من آب زندگانی بگذشت

## رباعی شماره ۴۵: دردا! که دلم خبر زد دلدار نیافت

از گلبن وصل تو به جز خار نیافت	دردا! که دلم خبر زد دلدار نیافت
چون حلقه برون در، دگر بار نیافت	عمری به امید حلقه زد بر در او

## رباعی شماره ۴۶: عالم ز لباس شادیم عریان یافت

عالم ز لباس شادیم عریان یافت	بادیده پر خون و دل بریان یافت
هر شام که بگذشت مرا غمگین دید	هر صبح که خندید مرا گریان یافت



## رباعی شماره ۴۷: زنجیر سر زلف تو تاب از چه گرفت

زنجیر سر زلف تو تاب از چه گرفت؟      و آن چشم خارین تو خواب از چه گرفت؟  
چون هیچ کسی برک گلی بر تو نرزد      سر تا قدمت بوی گلاب از چه گرفت؟

## رباعی شماره ۴۸: در عشق توام واقعہ بسیار افتاد

در عشق توام واقعہ بسیار افتاد	لیکن نہ بدین سان کہ ازین بار افتاد
عسی چو رخت بید دل شیدا شد	از خرقة و سجاده بہ زنا افتاد

## رباعی شماره ۴۹: چون سایهٔ دوست بر زمین می افتد

چون سایهٔ دوست بر زمین می افتد	بر خاکِ رهم ز رشک کین می افتد
ای دیده، تو کام خویش، باری، بستان	روزیت که فرصتی چنین می افتد

## رباعی شماره ۵۰: غم کرد دل پر، سمران می کرد

غم کرد دل پر، سمران می کرد	شادی همه بر بی خبران می کرد
ز نهار! که قطب فلک دایره وار	در دیده صاحب نظران می کرد

## رباعی شماره ۵۱: از بخت به فریادم و از چرخ به درد

از بخت به فریادم و از چرخ به درد      وز گردش روزگار رخ چون گل زرد  
ای دل، ز پی وصال چندین بگرد      شادی نخوری و لیک غم باید خورد

## رباعی شماره ۵۲: کر من روزی ز خدمت کشتم فرد

صدبار دلم از آن پشیمانی خورد	کر من روزی ز خدمت کشتم فرد
من آدمیم، گنه نخست آدم کرد	جانا، به یکی گناه از بنده مکرد

رباعی شماره ۵۳: نرگس، که ز سیم بر سراسر دارد

نرگس، که ز سیم بر سراسر دارد	بادیده کور باد در سر دارد
در دست عصائی ز زمرد دارد	کوری به نشاط شب مکرر دارد

رباعی شماره ۵۴: حسنت به ازل نظر چو در کارم کرد

حسنت به ازل نظر چو در کارم کرد	بنمود جمال و عاشق زارم کرد
من خفته بدم به نازد کتم عدم	حسن توبه دست خویش بیدارم کرد



## رباعی شماره ۵۵: دل در غم تو بسی پریشانی کرد

دل در غم تو بسی پریشانی کرد	حال دل من چنان که می دانی کرد
دور از تو نماند در جگر آب مرا	از بسکه دو چشمم گمراشتانی کرد

## رباعی شماره ۵۵: بازم غم عشق یار در کار آورد

بازم غم عشق یار در کار آورد	غم در دل من، بین، که چه گل بار آورد؟
هر سال بهار ما گل آوردی بار	امسال بجای گل همه خار آورد

## رباعی شماره ۵۷: دل در طلبت هر دو جهان می باز د

دل در طلبت هر دو جهان می باز د      وز هر دو جهان سود و زیان می باز د

مانده پروانه که بر شمع زند      بر عین توجان خود چنان می باز د

## رباعی شماره ۵۸: آنجا که تویی عقل کجا در توست

آنجا که تویی عقل کجا در توست؟      خود زشت بود که عقل مادر توست  
کویند: شنای هر کسی بر تر از وست      تو بر تر از آنی که شناد توست

## رباعی شماره ۵۹: مسکین دل من! که بی سرانجام بماند

مسکین دل من! که بی سرانجام بماند	در بزم طرب بی می و بی جام بماند
در آرزوی یار بسی سودا پخت	سوداش پخت و آرزو خام بماند

رباعی شماره ۰۶: از روز وجودم شفقتی بیش نماند

از روز وجودم شفقتی بیش نماند	وز گلشن جانم ورقی بیش نماند
از دقتر عمرم سستی باقی نیست	دریاب، که از من رمتی بیش نماند

## رباعی شماره ۱۶: یک عالم از آب و گل پرداخته اند

خود را به میان مادر انداخته اند	یک عالم از آب و گل پرداخته اند
زین آب و گلی بهانه بر ساخته اند	خود کویند راز و خود می شنوند

## رباعی شماره ۶۲: در ساقه چون قرار عالم دادند

مانا که نه بر مراد آدم دادند	در ساقه چون قرار عالم دادند
نی بیش به کس دهند و نی کم دادند	زان قاعده و قرار، کان دور افتاد



رباعی شماره ۳۶: زان پیش که این چرخ معلا کردند

زان پیش که این چرخ معلا کردند      وز آب و گل این نقش معا کردند

جامی ز می عشق تو بر ما کردند      صبر و خرد ما همه یغا کردند

## رباعی شماره ۴۶: بی روی تو عاشقت رخ گل چه کند

بی روی تو عاشقت رخ گل چه کند؟      بی بوی خوشت به بوی سنبل چه کند؟  
آن کس که ز جام عشق تو سرمست است      انصاف بده، به مستی مل چه کند؟

رباعی شماره ۵۶: هر کتب خرد، که هست، اگر بر خوانند

هر کتب خرد، که هست، اگر بر خوانند	در پرده اُسرار شدن توانند
صندوقچه اُسر قدم بس عجب است	در بند و کشادش همه سرگردانند

رباعی شماره ۶۶: قومی هستند، کنزکله موزه کنند

قومی هستند، کنزکله موزه کنند	قومی دیگر، که روزه هر روزه کنند
قومی دیگرند این عجب تر مارا	هر شب به فلک روند و در یوزه کنند

رباعی شماره ۷۶: در کوی تو عاشقان در آیند و روند

در کوی تو عاشقان در آیند و روند      خون جگر از دیده کشانند و روند

بابر در تو چو خاک ماندیم مقیم      ورنه دگران چو باد آیند و روند

## رباعی شماره ۸ع: ملک دو جهان را به طلبکار دهند

ملک دو جهان را به طلبکار دهند	وین سود و زیان را به خریدار دهند
بونی که صبار کوی جانان آورد	وقت سحر آن را به من زار دهند

## رباعی شماره ۹۶: دل جزبه دوزلف مشکبارش ندهند

دل جزبه دوزلف مشکبارش ندهند	جان جزبه دوزلف آبدارش ندهند
درباره وصل، جلالتش می گفت:	این سرکه نه عاشق است بارش ندهند

رباعی شماره ۷۰: در بند کره کشای می باید بود

در بند کره کشای می باید بود	ره کم شده، ره نهای می باید بود
یک سال و هزار سال می باید زیست	یک جای و هزار جای می باید بود



رباعی شماره ۷۱: مازار کسی، کز تو کزیرش نبود

مازار کسی، کز تو کزیرش نبود	جز بندی تو در ضمیرش نبود
بخشای بر آن کسی، که هر شب تاروز	جز آب و دیده دستگیرش نبود

## رباعی شماره ۷۲: ای جان من، از دل خبرت نیست، چه سود

ای جان من، از دل خبرت نیست، چه سود؟	در عالم جان رهگذرت نیست، چه سود؟
جز حرص و هوس، که بر تو غالب شده است	اندیشه پذیرد گرت نیست، چه سود؟

رباعی شماره ۷۳: حاشا! که دل از خاک دلت دور شود

حاشا! که دل از خاک دلت دور شود	یا جان ز سر کوی تو مهجور شود
این دیده تار یک من آخر روزی	از خاک قدم های تو پر نور شود

## رباعی شماره ۷۴: دل دیدن رویت به دعای خواهد

دل دیدن رویت به دعای خواهد	وصلت به تضرع از خدای خواهد
هستند شکر بان درین ملک بسی	لیکن دل دیوانه تو را می خواهد

## رباعی شماره ۷۵: ای از کرم‌ت مصلح و مفسد به امید

ای از کرم‌ت مصلح و مفسد به امید	وز رحمت توبه بندگان داده نوید
شد موی سفید و من را کرده نیم	در نامه خود بجای یک موی سفید

## رباعی شماره ۷۶: یاری که نکو بخشد و بد بنخشد

یاری که نکو بخشد و بد بنخشد      کر ناز کند و کر نواز دشتاید  
روی تو نکوست، من بدانم خوشدل      کز روی نکوبه جز نکویی ناید

## رباعی شماره ۷۷: عالم ز لباس شادیم عریان دید

عالم ز لباس شادیم عریان دید	بادیده گریان و دل بریان دید
هر شام، که بگذشت مرا غمگین یافت	هر صبح، که خندید مرا گریان دید

رباعی شماره ۷۸: این عمر، که برده‌ای تو بی یار بسر

این عمر، که برده‌ای تو بی یار بسر	ناکرده‌ای بر در دلدار گذر
جانا، بنشین و ماتم خود می‌دار	کان رفت که آید ز تو کاری دیگر



## رباعی شماره ۷۹: افتاد مرا با سرزلفین توکار

افتاد مرا با سرزلفین توکار	دیوانه شدم، به حال خویشم بگذار
دل در سرزلفین تو کم کردستم	جویای دل خردم، مرا با تو چه کار؟

## رباعی شماره ۸۰: اندیشهٔ عشقت دم سرد آرد بار

اندیشهٔ عشقت دم سرد آرد بار	تخم هجرت ز میوهٔ درد آرد بار
از آتشک، رخم ز خاک نمناک تر است	هر خار، که روید گل زرد آرد بار

## رباعی شماره ۸۱: در واقعهٔ منگل ایام نکر

جامی است تو را عقل، در آن جام نکر	در واقعهٔ منگل ایام نکر
ای دوست، همه دانه مبین دام نکر	ترسم که به بوی دانه در دام شوی

## رباعی شماره ۸۲: ای در طلب تو عالمی در شرو شور

ای در طلب تو عالمی در شرو شور	نزدیک تو درویش و توانگر همه عور
ای با همه در حدیث و کوش همه کر	وی با همه در حضور و چشم همه کور

## رباعی شماره ۸۳: اندر همه عمر خود شبی وقت نماز

اندر همه عمر خود شبی وقت نماز      آمد بر من خیال معشوق فراز  
برداشت ز رخ تقاب و می گفت مرا:      باری، بنگر، که از که می مانی باز؟

## رباعی شماره ۸۴: دل ز آرزوی توبی قرار است هنوز

دل ز آرزوی توبی قرار است هنوز	جان در طلبت بر سر کار است هنوز
دیده به حالت ارچه روشن شد، لیک	هم بر سر آن گریه زار است هنوز

## رباعی شماره ۸۵: بنیرا شد از من شکسته همه کس

بنیرا شد از من شکسته همه کس      من مانده ام اکنون و همان لطف تو بس  
فریادرسی ندارم، ای جان و جهان      در جمله جهان به جز تو، فریادم رس

رباعی شماره ۸۶: ای دل، سروکار با کریم است، مترس

ای دل، سروکار با کریم است، مترس	لطفش چو خدایش قدیم است، مترس
از کرده و ناکرده و نیک و بدما	بی سود و زیان است، چه بیم است؟ مترس



## رباعی شماره ۸۷: ای دل، قلم نقش معمایی باش

ای دل، قلم نقش معمایی باش	فراش سراپرده سودامی باش
مانده پرگار به کرد سرخویش	می کرد و به طبع پای برجای باش

## رباعی شماره ۸۸: امشب چو جمال داده ای خب می باش

امشب چو جمال داده ای خب می باش	مه طلعت و گل رخ و شکر لب می باش
ای شب، چو من از تو روز خود یافته ام	تا صبح قیامت بدم شب می باش

## رباعی شماره ۸۹: آدبه سرکوی تو مسکین درویش

آدبه سرکوی تو مسکین درویش      باچشم پر آب و بادل پاره ریش  
بگذار که در پای تو اندازد سر      کوبی رخ خوب تو ندارد سرخویش

## رباعی شماره ۹۰: در دل همه خار غم شکستیم دریغ

در دل همه خار غم شکستیم دریغ!      وز دست غم عشق زرتیم دریغ!  
عمری به امید یار بردیم بسر      بایاردمی خوش شستیم دریغ!

## رباعی شماره ۹۱: حاشا! که کند دل به دگر جامنزل

حاشا! که کند دل به دگر جامنزل      اورا ز رخ که گردد از عشق نخل  
کردیده به کس دگر دعیبی نیست      کوشاید دیده است و او شاید دل

## رباعی شماره ۹۲: خاک سرکوی آن بت مشکین خال

خاک سرکوی آن بت مشکین خال	می بوسیدم شبی به امید وصال
پنهان ز رقیب آمد و در گوشم گفت:	می خور غم ما و خاک بر لب میال

## رباعی شماره ۹۳: در کوی خرابات نه نو آمده ام

در کوی خرابات نه نو آمده ام	یاری دارم ز بهر او آمده ام
گریار مرا کوزه کشی فرماید	من هم به کشیدن سبزه آمده ام

رباعی شماره ۹۴: ای جان و جهان، تو را ز جان می طلبم

سرکشه تو را کرد جهان می طلبم	ای جان و جهان، تو را ز جان می طلبم
از تو ز جهانیان نشان می طلبم	تو در دل من نشسته ای فارغ و من



رباعی شماره ۹۵: عمری است که در کوی خرابی رفتم

عمری است که در کوی خرابی رفتم	در راه خطا و ناصوابی رفتم
کار من سرسبز پریشان شده را	دریاب، که گرتو دنیایی رفتم

## رباعی شماره ۹۶: ای یار رخ تو کرده هر دم شادم

ای یار رخ تو کرده هر دم شادم	یک دم رخ تو نمی رود از یادم
بیا تو، ای دوست، همی بودم خوش	زاندم که ز نزدیک تو دور افتادم

## رباعی شماره ۹۷: آن وصل تو باز، آرزومی‌کندم

آن وصل تو باز، آرزومی‌کندم	گفتن به توراز، آرزومی‌کندم
خفتن بربت به ناز تا روز سپید	شب‌های داز، آرزومی‌کندم

رباعی شماره ۹۸: بی روی تو، ای دوست، به جان در خطرم

بی روی تو، ای دوست، به جان در خطرم	در من نظری کن، که ز هر بد بترم
جانا، تو بیک بارگی از من بمهر	کز لطف تو من امید هرگز نبرم

## رباعی شماره ۹۹: دل نزد تو است، اگر چه دوری ز برم

دل نزد تو است، اگر چه دوری ز برم	جویای توام، اگر نپرسی خبرم
حالی نشود خیالت از چشم ترم	در کوزه تو را ینم اگر آب خورم

## رباعی شماره ۱۰۰: دل پیشکش نرکس مست آرم

دل پیشکش نرکس مست آرم	جان تحفه آن زلف چو شست آرم
سرگردانم ز بهر، معلوم نیست	در پای که افتم که به دست آرم؟

## رباعی شماره ۱۰۱: امشب نظری به روی ساقی دارم

امشب نظری به روی ساقی دارم	ای صبح، مدم، که عیش باقی دارم
شاید که بر افلاک زخم خیمه، از آنک	باهدم روح هم وثاقتی دارم

## رباعی شماره ۱۰۲: امشب نظری بروی ساقی دارم

امشب نظری بروی ساقی دارم	وزنوش لبش حیات باقی دارم
جانا، سخن وداع در باقی کن	کین باقی عمر با تو باقی دارم



رباعی شماره ۱۰۳: ای دوست، بیا، که باتوباقی دارم

ای دوست، بیا، که باتوباقی دارم	باجرتو چند وثاقتی دارم؟
در من نظری کن، که مکر باز رهم	زین درد که از درد عراقی دارم

## رباعی شماره ۱۰۴: در سرموس شراب و ساقی دارم

تاجام جهان غمی باقی دارم	در سرموس شراب و ساقی دارم
با دوست امید هم و ثانی دارم	کبر در میخانه روم، شاید، از آنک

رباعی شماره ۱۰۵: جاننا، ز دل ارکباب خواهی، دارم

جاننا، ز دل ارکباب خواهی، دارم      وز خون جگر شراب خواهی، دارم

با آنکه ندارم از جهان بر جگر آب      چندان که ز دیده آب خواهی دارم

## رباعی شماره ۱۰۶: اندر غم تو نگار، بمحون نارم

اندر غم تو نگار، بمحون نارم	می سوزم و می سازم و دم بر نارم
تا دست به کردن تو اندر نارم	آکنده به غم چو دانه اندر نارم

رباعی شماره ۱۰۷: یارب، به تود گریختم پذیرم

یارب، به تود گریختم پذیرم	در سایه لطف لایزالِ کیرم
کس را گذر از جاده تقدیر تو نیست	تقدیر تو کرده امی، تو کن تدبیرم

## رباعی شماره ۱۰۸: چون قصهٔ بهران و فراق آغازم

از آتش دل چو شمع خوش بگذازم	چون قصهٔ بهران و فراق آغازم
می سوزم و در فراقشان می سازم	هر شام که بگذشت مرا غمگین دید

رباعی شماره ۱۰۹: بگذار، اگر چه رندم و او باشم

تا خاک سرکوی تو بر سر پاشم	بگذار، اگر چه رندم و او باشم
در عمر مگر یک نفسی خوش باشم	بگذار، که بگذرم به کوییت نفسی

## رباعی شماره ۱۱۰: پیوسته صبور و رنج کش می باشم

پیوسته صبور و رنج کش می باشم	و ندر پی عاشقان ترش می باشم
دل در دو جهان بیچ نخواهم بستن	با آنکه مرا خوش است خوش می باشم



## رباعی شماره ۱۱۱: بانفس خسیس در نبردوم، چه کنم

وز کرده خویشان به دردم، چه کنم؟	بانفس خسیس در نبردوم، چه کنم؟
با آنکه تو دیدی که چه کردم، چه کنم؟	کیرم که به فضل درگزاری کنم

## رباعی شماره ۱۱۲: آوازهٔ حُسنِ از جهان می‌شنوم

آوازهٔ حُسنِ از جهان می‌شنوم	شرح غمت از پیر و جوان می‌شنوم
آن بخت ندارم که بنیم رویت	باری، نامت ز این و آن می‌شنوم

## رباعی شماره ۱۱۳: آزاده دلی ز خویشان می خواهم

و آسوده کسی ز جان و تن می خواهم	آزاده دلی ز خویشان می خواهم
کاین کار چنان نیست که من می خواهم	آن به که چنان شوم که او می خواهد

## رباعی شماره ۱۱۴: در عشق تو زار تر ز موی تو شدیم

در عشق تو زار تر ز موی تو شدیم	حاک قدم سگان کوی تو شدیم
روی دل هر کسی به روی دگری است	ماییم که بت پرست روی تو شدیم

رباعی شماره ۱۱۵: وقت است که بر لاله خروشی بزنیم

وقت است که بر لاله خروشی بزنیم      بر سبزه و گل خانه فروشی بزنیم

دفتر به خرابات فرستیم به می      بر مدرسه بگذریم و دوشی بزنیم

## رباعی شماره ۱۱۶: امروز به شهر دل پریشان ماییم

ننگ همه دوستان و خویشان ماییم	امروز به شهر دل پریشان ماییم
کرمی طلبی، بیا، که ایشان ماییم	رندان و مقامان رسوا شده را

## رباعی شماره ۱۱۷: چون دردنداری، ای دل سرگردان

چون دردنداری، ای دل سرگردان	رفتن بر طیب بی فایده دان
درمان طلبد کسی که دودی دارد	چون نیست تو را درد چه جویی درمان؟

## رباعی شماره ۱۱۸: هر دم شب هجران تو، ای جان و جهان

هر دم شب هجران تو، ای جان و جهان	تاریک تر است و می نکیر و نقصان
یادیده بخت من مگر کور شده است؟	یا نیست شب هجرت تو را خود پایان؟



## رباعی شماره ۱۱۹: هر شب به سرکوی تو آیم به فغان

هر شب به سرکوی تو آیم به فغان	باشد که کنی درد دلم را درمان
کبر در تو بار نیابم، باری	از پیش سگان کوی خویشم، بمران

## رباعی شماره ۱۲۰: تا چند مرابه دست هجران دادن

تا چند مرابه دست هجران دادن؟      آخر همه عمر عثوه نتوان دادن  
رخ باز نمایی، تاروان جان بد هم      در پیش رخ تومی توان جان دادن

## رباعی شماره ۱۲۱: هن! راز دل خسته مافاش مکن

هن! راز دل خسته مافاش مکن	بیار عزیز خویش پر خاش مکن
آن دل که به هر دو کون سرد ناورد	اکنون که اسیر توست رسواش مکن

## رباعی شماره ۱۲۲: خورشیدرخا، زبنده تحویل مکن

خورشیدرخا، زبنده تحویل مکن	این وصل مرا به هجر تبدیل مکن
خواهی که جدا شوی ز من بی سببی؟	خود دهر جدا کند، تو تعجیل مکن

## رباعی شماره ۱۲۳: ای نفس خسیس، روتباهی می کن

ای نفس خسیس، روتباهی می کن	تاجان خسته است رویاهی می کن
اکنون چو امید من گفندی بر خاک	خاکت به سراست، هر چه خواهی می کن

## رباعی شماره ۱۲۴: آخر بدم صبح امید از شب من

آخر بدم صبح امید از شب من      آخر ز به جانی برسد یارب من؟  
یاد پایت گفندی منم سرخویش      یارب لب تو نهاده منم لب من

## رباعی شماره ۱۲۵: ای یاد تو آفت سکون دل من

ای یاد تو آفت سکون دل من      هجر و غم تو ریخته خون دل من  
من دامن و دل که در فراق چو نم      کس را چه خبر ز اندرون دل من؟

## رباعی شماره ۱۲۶: ای دل، پس ز نبحیر تو دیوانه نشین

ای دل، پس ز نبحیر تو دیوانه نشین	در دامن درد خویش مردانه نشین
ز آمد شد بیهوده تو خود را پی کن	معشوق چو خاکمکی است در خانه نشین



## رباعی شماره ۱۲۷: کز زانکه بود دل مجاهد باتو

کز زانکه بود دل مجاهد باتو	هم رنگ شود فاسق و زاهد باتو
تو از سر شهوتی که داری، بر خیز	تا بنشیند هزار شهید باتو

رباعی شماره ۱۲۸: ای مایهٔ اصل شادمانی غم تو

ای مایهٔ اصل شادمانی غم تو	خوشرز حیات جاودانی غم تو
از حسن تو راز مایهٔ کوش دل من	کوید به زبان بی زبانی غم تو

## رباعی شماره ۱۲۹: ای زندگی تو و تو انم همه تو

جانی و دلی، ای دل و جانم همه تو	ای زندگی تو و تو انم همه تو
من نیست شدم در تو، از آنم همه تو	تو هستی من شدی، از آنم همه من

رباعی شماره ۱۳۰: آن کیست که بی جرم و گناه زیست؟ بگو

آن کیست که بی جرم و گناه زیست؟ بگو	بی جرم و گناه در جهان کیست؟ بگو
من بدکنم و تو بدکافات کنی	پس فرق میان من تو چیست؟ بگو

رباعی شماره ۱۳۱: در عشق تویی تو چون توان زیست؟ بگو

در عشق تویی تو چون توان زیست؟ بگو	و آرام دلم جز تو ذکر کیست؟ بگو
بامات خود این دشمنی از بهر چه خاست؟	جز دوستی تو بجرم ما چیست؟ بگو

رباعی شماره ۱۳۲: دارم دلکی بتیغ هجران خسته

دارم دلکی بتیغ هجران خسته      از یار جدا و با غمش پیوسته

آیا بود آنکه بار دیگر بینم      بیا رنشته و ز غم وارسته؟

رباعی شماره ۱۳۳: چندان که خم باد پرست است بده

چندان که در توبه نبسته است بده	چندان که خم باد پرست است بده
در هم شکسته است و نجاته است بده	تا این قفس جسم مرا طوطی عمر

رباعی شماره ۱۳۴: دل در طلب دنی دوں بیچ منہ

دل در طلب دنی دوں بیچ منہ	بر دل غم او کم و فزون بیچ منہ
خواہی کہ بہ بارگاہ شاهی برسی	از کوی طلب پای برون بیچ منہ



## رباعی شماره ۱۳۵: آنم که توام ز خاک برداشته‌ای

آنم که توام ز خاک برداشته‌ای	نقشم به مراد خویش بگذاشته‌ای
کارم به مراد خود چو نگذاشته‌ای	می‌رویم از آن سان که توام کاشته‌ای

## رباعی شماره ۱۳۶: ای لطف تو دستگیر هربنی سرو پای

ای لطف تو دستگیر هربنی سرو پای	احسان تو پایم در هر شاه و کدای
من لولیکم، کدای بی برک و نوای	لولی کدای را عطایی فرمای

## رباعی شماره ۱۳۷: سیری بدرآمد ز خرابات فنای

سیری بدرآمد ز خرابات فنای	درکوش و لم گفت که: ای شیفته رای
کرمی طلبی بقای جاوید مباش	بی باده روشن اندرین تیره سرای

## رباعی شماره ۱۳۸: عشقی نبود چو عشق لولی و کدای

عشقی نبود چو عشق لولی و کدای	اکفنده کلاه از سرو نعلین از پای
پابر سرجان نهاده، دل کرده فدای	بگذاشته از بهر یکی هر دو سرای

## رباعی شماره ۱۳۹: عیشی نبود چو عیش لولی و کدای

عیشی نبود چو عیش لولی و کدای	اورانه خرد، نه ننگ و نه خانه، نه جای
اندر ره عشق می دود بی سرو پای	مشغول یکی و فارغ از هر دو سرای

## رباعی شماره ۱۴۰: فی بر سر کوی تو دلم یافته جای

فی بر سر کوی تو دلم یافته جای	فی در حرم وصل نهاده جان پای
سرکشته چنین چند دهم کرد جهان؟	ای راه‌نا، مرا به خود راه‌نای

## رباعی شماره ۱۴۱: ای کاش! به سوی وصل راهی بودی

ای کاش! به سوی وصل راهی بودی	یاد دلم از صبر سپاهی بودی
ای کاش! چو در عشق تو من گشته شوم	جز دوستی تو ام کناهی بودی

## رباعی شماره ۱۴۲: بایار به بوستان شدم رهگذری

بایار به بوستان شدم رهگذری      کردم نظری سوی گل از بی صبری  
آمد بر من مکار و دگوشتم گفت:      رخسار من اینجا و تو در گل نگری؟



## رباعی شماره ۱۴۳: فی کرده شبی بر سر کویت گذری

فی بوی خوشته به من رسیده سحری	فی کرده شبی بر سر کویت گذری
عمرم بگذشت بی تو، آخر نظری	فی یافته از تو اثری، یا خبری

## رباعی شماره ۱۴۴: بردی دلم، ای ماهرخ بازاری

بردی دلم، ای ماهرخ بازاری	زان در پی تو ناله کنم، یازاری
جان نیربه خدمت تو خواهم دادن	تا بگو که دل برده من بازاری

## رباعی شماره ۱۴۵: چون در دست آن بود که کسری یاری

چون در دست آن بود که کسری یاری	بر کردی ازین دلشده بی آزاری
چون روز وداع بود بایستی گفت	تا سیرت دیدم بیدید، باری

## رباعی شماره ۱۴۶: ای منزل دوست، خوش هوایی داری

ای منزل دوست، خوش هوایی داری	پیدا است که بوی آشنایی داری
خاک کف تو چو سرمه در دیده کشم	زیرا که نشان از کف پایی داری

## رباعی شماره ۱۴۷: در عشق، اگر بسی ملامت یبری

تاظن نبری جان به قیامت یبری	در عشق، اگر بسی ملامت یبری
عاشق شوی و جان به سلامت یبری؟	انصاف ده از خوشتن، اسی خام طمع

## رباعی شماره ۱۴۸: از آتش غم چند روانم سوزی

از آتش غم چند روانم سوزی؟      وز ناوک غمزه چند جانم دوزی؟  
کوی که: مخور غم، چه کنم که نخورم؟      چون نیست مرا ز توبه جز غم روزی

## رباعی شماره ۱۴۹: هر خط ز چهره آتشی افروزی

هر خط ز چهره آتشی افروزی	تاجان من سوخته دل را سوزی
چون دوست نداری تو بد آموزان را	ای نیک، تو این بدز که می آموزی؟

## رباعی شماره ۱۵۰: هم دل به دلتانت رساند روزی

هم دل به دلتانت رساند روزی      هم جان بر جانانت رساند روزی  
از دست مده دامن دردی که تو راست      کین درد به درمانت رساند روزی



## رباعی شماره ۱۵۱: آیا خبرت شود عیانم روزی

آیا خبرت شود عیانم روزی؟      تا بر دل خود می نشانم روزی  
دانم که نکیری، ای دل و جان، دستم      در پای تو جان و دل نشانم روزی

## رباعی شماره ۱۵۲: ای کرده به من غم تو بیداد بسی

ای کرده به من غم تو بیداد بسی	دریاب، که نیست جز تو فریاد بسی
جانا، چه زیان بود اگر سود کند	از خوان سگان سرکویت مکی؟

## رباعی شماره ۱۵۳: کرشهره شوی به شهرشراناسی

کرشهره شوی به شهرشراناسی      ورکوشه گرفته ای، تودروسواسی  
به زان نبود، کرخضروالیاسی      کس نشاند تورا، توکس شناسی؟

رباعی شماره ۱۵۴: چون خاک زمین اگر عناکش باشی

وز باد هوا می دهر ناخوش باشی	چون خاک زمین اگر عناکش باشی
بر لب نهری، گرچه د آتش باشی	ز نهر! زدست ناکسان آب حیات

## رباعی شماره ۱۵۵: ای کاش! بدانی که من کیستی

ای کاش! بدانی که من کیستی؟      تا در نظرش بهتر ازین زیستی  
یا حمله تنم دیده شده، تاشب و روز      در حسرت عمر رفته بگریستی

## رباعی شماره ۱۵: کرمونس وهدمی دمی یافتی

کرمونس وهدمی دمی یافتی      زوچاره و مریمی همی یافتی  
از آتش دل سوختی سرتاپای      از دیده اگر نمی یافتی

# رباعی شماره ۱۵۷: کر من به صلاح خویش کوشان بدمی

کر من به صلاح خویش کوشان بدمی	سالار همه کبود پوشان بدمی
اکنون که اسیر و زندومی خوار شدم	ای کاش! غلام می فروشان بدمی

## رباعی شماره ۱۵۸: حال من خسته گدای دانی

وین درد دل مراد دانی	حال من خسته گدای دانی
ناگفته چو جمله حال مای دانی	باتو چه کنم قصه درد دل ریش؟



رباعی شماره ۱۵۹: در عشق پیراز همه، کز بتوانی

در عشق پیراز همه، کز بتوانی	جانا طلب کسی مکن، نادانی
تا باد کز انت سروکاری باشد	بما سروکارت نبود، نادانی

## رباعی شماره ۱۶۰: کفتم که: اگر چه آفت جان منی

کفتم که: اگر چه آفت جان منی	جان پیش کشم تو را، که جانان منی
کفتا که: اگر بنده فرمان منی	آن دکران مباش، چون ز آن منی

## رباعی شماره ۱۶۱: ای کرده غمت بادل من روی به روی

ای کرده غمت بادل من روی به روی	زلف تو کند حال دلم موی به موی
اندر طلبت چو لولیان می کردم	دور از در تو، دبدرو کوی به کوی

رباعی شماره ۱۶۲: تو واقف اسرار من آگاه شوی

تو واقف اسرار من آگاه شوی	کز دیده و دل بنده آن ماه شوی
روزیت اگر به روز من بنشانند	از حالت شب های من آگاه شوی

رباعی شماره ۱۶۳: هربوی که از مشک و قنفل شنوی

از دولت آن زلف چو سنبل شنوی	هربوی که از مشک و قنفل شنوی
گل گفته بود هر چه ز بلبل شنوی	چون نغمه بلبل ز پی گل شنوی

## رباعی شماره ۱۶۴: ای لطف تو دستگیر هر رسوایی

ای لطف تو دستگیر هر رسوایی	وی عفو تو پرده پوش هر خودرایی
بخشای بدان بنده، که اندر همه عمر	جزد که تو دگر ندارد جایی